

به نام خدا

نظریه‌های یادگیری

یادگیری ، یعنی فرآیند تغییرات نسبتاً پایدار در رفتار بالقوه‌ی فرد بر اثر تجربه . یادگیری يك فرآیند است یعنی پویاست و تحرك و پویایی آن ناشی از تعامل اجزاء آن است که در یادگیری مؤثر است . مانند ذهن دانش‌آموز که با محتوای دروس برخورد می‌کند با واسطه‌ی معلم و نیز یادگیری علاوه بر فرآیند بودن ، تغییرات نسبتاً پایدار چون تغییر است این تغییر تغییر است نسبتاً پایدار چون موسمی و موقتی نیست البته درجه ثبات و پایداری نسبی است . در رفتار بالقوه‌ی فرد ، البته همیشه این‌گونه نیست ، یکی عملکرد فرد یکی بالقوه ، عملکرد فرد ؛ آنچه در حال حاضر از فرد سر می‌زند . بعضی یادگیری را در عملکرد و بعضی در بالقوه قایلند که رخ می‌دهد . فراگیر بالقوه می‌گیرد تا بالفعل شود بر اثر تجربه ، روی واقعیت‌ها عمل کنیم . آزمون کنیم ، بیندیشیم ، تغییر دهیم ، عوامل ذي‌مدخل (متغیرها) را دستکاری کنیم . (تعریف هیلگارد راجع به یادگیری)

یاد گرفتن : کسب دانش ، دریافتن ، تسلط یافتن از راه تجربه یا مطالعه

سپردن به ذهن یا حافظه ، حفظ کردن ، فرا گرفتن از طریق تجربه

آگاهی یافتن از چیزی ، پی بردن به چیزی

در رفتارگرایی عقیده کلی بر این است که همه یادگیرندگان در اصل برابرند . اما شرایطی که بر آنان تأثیر می‌گذارد ، متفاوتند . همین شرایط موجب تفاوت‌های رفتاری می‌شود . رفتارگرایان : تغییر در رفتار (هر نوع عملی که از فراگیر سر می‌زند به اضافه فکر کردن) فقط عملی که از ما سر می‌زند ، نیست . به فرآیند پردازش اطلاعات کاری ندارند ، به این که چه تحولی رخ می‌دهد کاری ندارد . به برونداد کار دارند ، به حاصل کار دقت دارند ، این قابل سنجش و اندازه‌گیری است . رفتارگرایی (پاسخ به محرک‌ها) کانون توجه معلم بر پاسخ‌های مورد انتظار مبتنی است . می‌خواهد پاسخ‌ها و واکنش‌های دانش‌آموزان را شکل دهد تا همانند الگوی اولیه که توسط وی ارائه شده است ، بشود .

شناخت‌گرایان

نظریه‌های شناخت‌گرایی بیانگر این واقعیت می‌باشد که یادگیرنده عامل اصلی و مهم کسب اطلاعات است و بر اساس اعتقاد گروهی از روانشناسان : همه توانمندی‌های ما همچون ادراک ، یادآوری ، استدلال در يك نظام پیچیده ، سازمان یافته‌اند که آن را شناخت می‌نامند .

آدمی می‌تواند به تعبیر و تفسیر اطلاعات بپردازد ، پیچیدگی‌ها و معماهای زندگی را از روی بینش حل کند ، رویدادها و مسایل روانی را پیش‌بینی نماید و به تجربه‌های سنجیده و نامشهود سازمان دهد .

به طور کلی شناخت :

هم فرآیند دانستن و هم محصول عمل دانستن است و اندیشه‌ها ، اطلاعات ، خاطره‌ها یا نمادهای روانی و فرآیندهایی را در بر می‌گیرند که به وسیله‌ی نمادها کسب می‌شود .
در واقع به یاری پردازش شناخت و آگاهی‌هاست که می‌توانیم آفریننده‌های فعال حقایقی باشیم که ما را به فراتر از الگوهای محرک ، پاسخ می‌برند .

مهم‌ترین نظریه‌های شناختی

نظریه یادگیری گشتالت ، میدان شناختی ، شناخت‌شناسی تکوینی ، یادگیری اکتشافی ، یادگیری معنا دار کلامی و انسان‌گرایی .

گشتالت : وضع و شکل یا هیأت کل ، تصویر کلی سازمان‌یافته و شناخته شده .
فرد می‌کوشد موجودات مادی را به صورت و هیأت کل درک کند ، یا به آن‌ها معنا و مفهومی سازمان‌یافته بدهد و در آن وحدتی به وجود آورد .

در روانشناسی گشتالت ؛ پی بردن به ادراک ارتباط است که موجب رفتار معنا دار می‌شود .
در روانشناسی گشتالت به دو عامل تصویر و زمینه توجه خاصی نشان می‌دهند و یادگیری را در نظر اول از برآیند این دو عامل میسر می‌دانند .

زمینه : در امر یادگیری و مسایل آموزشی عبارت از آن چیزهایی است که شاگرد با آن‌ها آشنایی دارد . مانند : معلم ، دوستان ، بستگان و موجوداتی که رنگ و شکل خاصی دارند و به طور کلی تمامی آن چیزهایی است که محیط مادی و محسوس شاگرد را تشکیل می‌دهد .

به عبارت دیگر زمینه : آن چیزی است که به تصویر در زمان و مکان مفهوم واقعی می‌بخشد .
در روانشناسی گشتالت : ادراک به رشد اندام‌ها یا رشد طبیعی فرد بستگی دارد و در این مورد محقق شده که ادراک کودکان از محیط و جهان پیرامون خود با ادراک بزرگسالان تفاوت دارد .

ادراک از راه تجربه و آشنایی با مفهوم‌های اصلی طرح‌ها و الگوها حاصل می‌شود .

قانون‌های گشتالت : روانشناسان گشتالتي معتقدند که در گشتالت نیروی خاصی وجود دارد که مسایل و امور را در طرح‌ها ، شکل‌ها و قالب‌های معینی سازمان می‌دهد و اساس ادراک و بینش را پایه‌ریزی می‌کند .

۱ - قانون فراگیری یا جامعیت ، بیانگر این واقعیت است که سازمان روانی همواره به هیأت و شکل مطلوب و کمال‌یافته گرایش دارد . در این سازمان ویژگی‌هایی مانند نظم و ترتیب ، سادگی و پایداری برقرار است .

۲ - قانون مجاورت ، بیانگر عوامل سازنده‌ی یک میدان است که در نتیجه‌ی نزدیک بودن به یکدیگر تشکیل دسته یا رده‌های مشخصی را می‌دهد .

۳ - قانون مشابهت ، موارد مشابه بر حسب ویژگی‌های خاصی که دارند مانند شکل ، رنگ و جز آن . گروه‌های مشترکی را به وجود می‌آورند .

۴ - قانون بستگی ، در فرد گرایشی وجود دارد که همواره می‌خواهد شکل‌ها و موقعیت‌های ناجور و نامتقارن را تکمیل کند ، یادگیری آن‌گاه انجام می‌شود که طرح مطلوب یا هیأت نیکو حاصل آید .
با سازمان دادن اوضاع یا رفع نقص حالت خشنودی در فرد فراهم می‌شود .

۵ - قانون نیک‌پیوستگی ، همانند قانون بستگی هر دو دارای جنبه‌های صراحت و زیندگی یا کمال مطلوب می‌باشند .

یادگیری از دیدگاه گشتالت :

به صورت هیأت کل مطرح می‌شود نه از ترکیب یا تحلیل اجزاء . قیاسی است و نه استقرایی .
یادگیری عبارت از وقوع تغییراتی است که در پاسخ به الگوها یا هیأت‌های کل معنادار حاصل می‌گردد . چنانچه وقتی دانش‌آموز با مسأله‌ی جدیدی روبه‌رو می‌شود بی‌درنگ به طرح و الگوهای گذشته‌اش مراجعه می‌کند تا در حل مسأله او را یاری نمایند و نهایتاً این‌که یادگیری از دیدگاه گشتالت با ادراک ، بینش و حل مسأله ملازمت دارد .

ادراک زمانی تحقق می‌یابد که عواملی مانند : توجه ، احساس ، تجربه قبلی و معنا زمینه‌ساز آن باشد .
هیأت کل همواره قبل از اجزا درک می‌شود .

نقش بینش

یادگیری عبارت است از یافتن بینش‌های جدید یا تغییر در بینش‌های گذشته
بینش : احساس و گرایشی است که موجود زنده نسبت به ارتباط اجزا و موقعیت‌ها نشان می‌دهد .
به عبارت دیگر : بینش عبارت از راه یافتن به کم و کیف یک مشکل و پی بردن به حل آن است .
توصیف ظاهری از موقعیت‌های عینی نیست .

فرق یادگیری گشتالی با یادگیری تداعی‌گرایان (رفنارگرایی و ...)

در گشتالت ، یادگیری با ادراک ، اندیشه‌ی بارور و بینش سر و کار دارد .
در تداعی‌گرایان ، یادگیری ارتباط اجزایی مانند محرک و پاسخ مطرح است که غالباً آن را مکانیکی و گشتالت را غیرمکانیکی نامیده‌اند .

ارتباط رفتار با یادگیری

رفتار در نظر رفتارگرایان هر نوع فعالیت محسوس عضلانی یا تراوش برون‌ی غده‌هاست مثل اشک و عرق و ... اما از نظر گشتالت : رفتار روانی به طور مستقیم مشهود نیست بلکه امری استنباطی است .
تداعی‌گرایان (محرک - پاسخ) معتقدند که هر نوع تغییری در رفتار به منزله‌ی یادگیری است و عکس آن نیز درست است . گشتالت در مخالفت اظهار می‌دارد : تغییر در بینش دارای اهمیت است .
تغییر در رفتاریا یادگیری زمانی معتبر است که بر پایه‌ی بینش استوار باشد.
و یادگیری هم بدون تغییرات محسوس و مشهود در رفتار امکان‌پذیر است مانند وقتی که برای فردی محرز شود که کمک به بنگاه‌های خیریه سودمند و موثر است اما اگر استطاعت مالی نداشته باشد ممکن است هیچ فرصتی برای تغییر رفتار در او پیش نیاید .
لذا نباید نتیجه گرفت که هر تغییری دلیل بر یادگیری است و یادگیری هنگامی حاصل می‌شود که الزاماً تغییر در رفتار محسوس پدید آید . طرفداران گشتالت به تجربه بیش از رفتار توجه می‌کنند و تجربه را رویدادی می‌دانند که فرد از راه عمل و مشاهده به نتایج فعالیت‌خاصی پی می‌برد .
نکته‌ی منفی در این است که در شیوه‌های ارزشیابی فقط رفتار مشهود را در نظر می‌گیرند و حکم می‌کنند که دانش‌آموزان چه رفتاری باید انجام دهند و آنان را به ابزار رفتار مطلوب خود وادار می‌سازند .
به نظر گشتالت ، این روش درست نیست زیرا با این روش بیشتر در مورد معلم و مدرسه و بازی‌های آموزشی بینش پیدا می‌کنند تا در موضوع یادگیری واقعی .

یادگیری و حل مسأله :

در روانشناسی گشتالت اطلاعات درست و واقعی اساس درک مفاهیم و اصول یادگیری می‌باشد . وقتی معلومات جدید درک شود در دانسته‌های قبلی دانش‌آموز جذب می‌شود و سازمان نوینی از مفاهیم و معلومات تازه به وجود می‌آید که این فرآیند به دقت و صحت اطلاعات داده شده وابسته است .
لذا برای ادراک بهتر لازم است از نمادهای کلامی و وسیله‌های بصری نیز استفاده شود .
از دانش‌آموزان باید خواست که در هر مورد مثال‌ها و نمونه‌های تازه‌ای از خود بیاورند ، با این روش دانش‌آموز از نمونه‌ها و ساخت‌های گوناگون به شناخت کلی وابستگی‌ها و علت و معلول پی می‌برد و در او باریک‌بینی و موشکافی که نشانه‌ی عمق دریافت مطالب است ، به وجود می‌آید .

اكتساب معلومات و حل مسایل

آنچه برای معلم از لحاظ عمل دارای اهمیت است کاربرد شیوه‌های خاص حل مسایل است . یعنی معلم باید از خود بپرسد : آیا شاگردان با این روش می‌توانند معلومات خود را در حل مسایل تازه به کار ببرند ؟

برای رسیدن به چنین هدفی باید در دانش‌آموز توانایی‌های زیر حاصل آید :

- ۱ - هدف مطلب را به روشنی درک و بیان کند .
 - ۲ - مفاهیم و اصول مربوط به مطلب را بازگو کند .
 - ۳ - معلومات را در يك ساخت منظم و مرتب عرضه کند .
 - ۴ - اجزاء مختلف فرضیه‌ها را مشخص کرده و یکی را پس از دیگری بیازماید .
 - ۵ - نتیجه را با صراحت بیان کند و راه حل آن مسأله را در مورد مسایل مشابه تعیین نماید .
- وقتی دانش‌آموز در حل مسأله مهارت یافت در آینده حل هرگونه مسأله‌ای برای او به صورت عادت در می‌آید .
- مثال : زبان‌آموزی ، سوادآموزی با آشنا ساختن حروف الفبا نامطلوب و به دور از بینش علمی و گشتالتی است . باید آموختن حروف پس از آموختن واژه‌ها انجام شود و هر مطلب یا مهارتی را به صورت کل به دانش‌آموز ارایه نمود . چرا که دانش‌آموز باید در مطلب درسی بینش پیدا کند و الا یادگیری او کورکورانه و طوطی‌وار خواهد بود .
- با توجه به این مطلب برای این که بینش لازم به دست آید ، معلم باید تا جایی که ممکن است موارد زیر را به هنگام تدریس به کار برد :

- ۱ - تعیین هدف‌های درسی و آموزشی مشخص و قابل درک برای دانش‌آموز
- ۲ - عرضه مواد آموزشی به ترتیب اصولی و منطقی
- ۳ - آموختن مطالب درسی و تمرین‌ها در حد معلومات یا مهارت موجود دانش‌آموز (با آزمون تشخیصی)
- ۴ - ترتیب مطالب جدید در ساخت کلی و کمک به دانش‌آموز برای کسب بینش در شناخت عناصر مربوط
- ۵ - معلم قبل از شروع درس باید کلیات مطالبی را که می‌خواهد تدریس کند از نظر دانش‌آموزان بگذراند و هدف‌های کوتاه‌مدت را منظور نماید یعنی مرحله‌ی گام به گام را پیش گیرد .

نظریه‌ی میدان شناختی (کرت لوین)

یادگیری در نظریه‌ی میدان‌شناختی (هدف - بینش) فرآیندی نسبی است که فرد در آن بینش‌های تازه‌ای کسب می‌کند یا آن‌که در بینش‌های گذشته‌ی خود دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد .

اصل در نسبی‌گرایی بر آن است که هیچ چیزی به تنهایی قابل احساس و ادراک نیست مگر در ارتباط با امور و اشیای دیگر در کاربرد آموزشی نظریه میدان‌ی باید هر معلم و هر دانش‌آموز را به عنوان شخص و محیط روانی مورد توجه قرار داد .

تنها وظیفه‌ی معلم این است که به رشد و پرورش دانش‌آموزان همت گمارد تا بتواند دارای شخصیتی متعادل ، هماهنگ و متعالی شوند .

برای دستیابی به چنین هدفی معلم باید از ساخت و پویایی زندگانی دانش‌آموزان آگاهی کافی داشته باشد . اگر بخواهیم تدریس معلم مؤثر و قابل توجه باشد ، باید میان فضای زندگی دانش‌آموز و معلم و فضاهای دیگر زندگی در کلاس فصل مشترکی وجود داشته باشد .

نظریه‌ی شناخت‌شناسی تکوینی (ژان پیاژه)

بدون آشنایی با ویژگی‌های فکری و عقلی کودکان در هر دوره‌ی سنی نمی‌توان در پیشرفت تحصیلی آنان توفیق ارزنده‌ای به دست آورد .

در نظام پیاژه اساس یادگیری بر داد و ستد فرد با محیط و دوره‌ها و مراحل رشد استوار است .

کودک در نتیجه‌ی تعامل با افراد و شرایط زیستی و اجتماعی ، خود را با محیط سازگار می‌سازد ، بنابراین ، مفاهیم و محتوا ساخت و کارکرد از اهمیت بالایی برخوردارند .

در کاربرد آموزشی نظریه شناخت‌شناسی تکوینی باید موارد زیر را در نظر گرفت :

۱ - همنوایی فکری

۲ - بهره‌گیری از مطالب عینی

۳ - تنظیم سلسله مراتب درسی

۴ - توجه به سطح اختلاف مطالب موجود و جدید

۵ - آموزش انفرادی

نظریه‌ی یادگیری اکتشافی (برونر)

وی انسان را موجودی اندیشه‌ور ، آفریننده و دانش‌پژوه می‌شناسد . روش او در مسایل یادگیری گزینشی یا التقاطی است . او می‌خواهد بداند مردم با اطلاعات و معلومات خود چه می‌کنند و چگونه از معلومات نظری و مجرد پا فراتر می‌گذارند و به بینش کلی یا ادراکی که به آنان شایستگی می‌دهد دست می‌یابند .

او از آزمایش‌های خود چنین دریافت که یادگیرندگان همواره پاسخ‌های خاصی را با محرک‌های معینی ارتباط نمی‌دهند . یادگیری از نظر او مبتنی بر هدف‌جویی است .

به عقیده‌ی او تنها سایق‌های حیوانی فرد را وادار به فعالیت نمی‌کنند بلکه نیازهای نخستین دیگر مانند کنجکاو ، علاقه و ادراک او را وادار می‌کند .

برونر ، با انتقاد از روانشناسان به ویژه رفتارگرایان تصریح می‌کند که به جای توضیح و تشریح یادگیری به گونه‌ای ماشین‌وار ، بهتر است بدانیم که کودک نخست راه‌های ساده نیل به هدف را می‌آموزد ، آنگاه به کسب اطلاعاتی که با هدف‌هایش ارتباط دارند ، می‌پردازد ، سرانجام معلومات سازمان‌یافته و با هدف را تعمیم می‌دهد و به صورت معرفت کلی برای انجام منظورهایی خود به کار می‌برد .

در واقع فرد به یاری ساخت نمونه‌ها ، نه تنها اطلاعاتی به دست می‌آورد بلکه پیشگویی می‌کند و به طبقه‌بندی هم می‌پردازد .

جنبه‌های یادگیری

به عقیده‌ی برونر یادگیری دارای سه جنبه‌ی همزمان است :

- ۱ - کسب معلومات جدید
 - ۲ - دگرگون‌سازی معلومات
 - ۳ - نظارت به صحت و کفایت معلومات
- و بالاخره : نظریه‌ی یادگیری اکتشافی یک نظریه‌ی شناختی است و در زمینه‌ی ادراک ، انگیزش ، تفکر و تنظیم مسایل یادگیری بررسی می‌کند . روش او ، گزینشی یا التقاطی است و به اموری مانند گزینش ، حفظ و تغییر و تبدیل معلومات علاقه دارد و انسان را موجودی کارکردگرا می‌نامد . وی در پژوهش‌های خود به دو موضوع یکی معلومات و دیگری ارتباط معلومات جدید با معلومات پیشین تأکید می‌ورزد . برای کسب معلومات دو عامل انگیزش و ارزش دارای اهمیت می‌باشد .
- یادگیری هنگامی حاصل می‌شود که ساختارهای معنادار به یکدیگر ارتباط یابند و بهترین راه دستیابی به معلومات را یادگیری فعال می‌شناسد که از راه مفهوم‌سازی یا طبقه‌بندی حاصل می‌شود .

درباره‌ی شناخت فرهنگی باید موارد زیر را مورد نظر قرار داد :

- ۱ - گفت و شنود سازنده میان معلمان و دانش‌آموزان
 - ۲ - جلب توجه و اعتماد دانش‌آموزان به کارگشایی و حل مسایل زندگی
 - ۳ - خودرهبی دانش‌آموزان
 - ۴ - بهره‌گیری از اقتصاد فکر و ذهن
 - ۵ - رشد صداقت عقلی و فکری
 - ۶ - ایجاد علاقه به زندگی در دانش‌آموزان و همکاری‌های اجتماعی
- به نظر وی پاداش برونی چندان اهمیتی ندارد و پاداش درونی مهم‌تر و مؤثرتر است .

یادگیری معنادار کلامی (آزوبل)

منظور از یادگیری معنادار کلامی این است که محرکی یا مفهومی در ساخت شناختی یادگیرنده دارای سابقه باشد ، اما اگر مفهوم یا اندیشه‌ای لفظ به لفظ آموخته شود و دارای سابقه ذهنی نباشد آن را یادگیری طوطی‌وار می‌نامند .

برای این‌که درس معلم موفقیت‌آمیز باشد ، باید به ساخت شناختی یادگیرندگان پی برد ، برای انجام این منظور باید به وسیله‌ی آزمون‌های معلوماتی و سوابق تحصیلی (تشخیصی) حدود معلومات دانش‌آموزان را قبلاً تعیین نمود و پس از آن باید قبل از آغاز درس جدید از پیش سازمان‌دهنده بهره‌گیری (برای ارتباط دادن مواد درسی جدید با معلومات گذشته) که این هرچه کلی‌تر ، گویاتر و پرمعناتر باشد ، به درک و یادگیری شاگردان یاری بیشتری می‌رساند .

آزوبل همچنین معتقد است که عوامل انگیزشی و نگرشی به طور مستقیم در پیشرفت یادگیری دریافتی و حفظ و نگهداری مطالب مؤثر است لکن در فرآیند یادگیری دخالتی ندارند فقط با بالابردن میزان توجه ، کوشش و آمادگی ، موجب تسریع و تسهیل یادگیری می‌شوند .

آزوبل ، مهم‌ترین عوامل انگیزشی را سابق شناختی نامیده است که نتیجه‌ی کنجکاوی ، علاقه و ادراک یادگیرنده است . اگر برنامه‌های درسی به گونه‌ای تنظیم شوند که موفقیت دانش‌آموزان را در بر داشته باشند ، خود عواملی کارساز و درونی برای پیشرفت یادگیری به شمار می‌آیند و یادگیرنده را به آموختن بیشتر مشتاق می‌سازند و نیازی نیست که نخست انگیزه‌ی لازم را در او به وجود آوریم تا شاگرد به یادگیری رغبت نشان دهد . به این جهت هرچه دانش‌آموزان بیشتر احساس موفقیت درسی داشته باشند و کمتر با شکست و ناکامی مواجه شوند ، سطح انگیزش و سابق شناختی آنان بالاتر می‌رود .

آموزش نمایشی از دیدگاه آزوبل بسیار مهم است چون معلومات را به گونه‌ای بامعنا و سازمان‌یافته به دانش‌آموزان عرضه می‌کند و یادگیری معنادار کلامی خود را بیانگر تجسم آموزش نمایشی می‌شناسد . آمادگی یکی دیگر از شرایط نظریه‌ی معنادار آزوبل است . هم با رشد طبیعی دانش‌آموز و هم با زمینه‌های معلوماتی او وابستگی پیدا می‌کند .

نظریه‌ی انسان‌گرایی (کارل راجرز)

روانشناسی انسان‌گرایی باتوجه به فلسفه‌ی وجودگرایی به پژوهش‌های فراوانی دست زد و در مقام مخالفت با رفتارگرایی بر آمد .

در این میان کارل راجرز از همه بلندآوازه‌تر است . به اعتقاد او : این نواهای مخالف همه بیانگر آن است که روش رفتار مشهود قادر به تشریح همه‌ی جنبه‌های نوع آدمی نیست و رفتار آدمی را نمی‌توان بر اساس رفتار حیوانات آزمایشگاهی توصیف نمود .

انسان‌گرایان با پژوهش‌های تجربی مخالف نیستند ، بلکه خواهان آن‌گونه علمی هستند که انسان را به صورت کل مورد بررسی قرار دهد و بتواند با دانشی اطمینان‌بخش یا شیوه‌ای نو و فراگیر واقعیت‌های مربوط به انسان را روشن سازد .

از نظر روانی نیز لازم است به حوادث و پدیده‌های روزانه زندگی ، مانند : تجربه ، احساس و ادراک ، معانی و خلق و خوی آدمیان توجه نمود . بررسی چنین مسائلی به فنون و شیوه‌های خاصی نیاز دارد که در ضابطه‌های علوم طبیعی وجود ندارد .

روش علوم تجربی فقط به جنبه‌های محسوس و پیش‌پا افتاده رفتار آدمی می‌پردازد و نمی‌تواند عمق ، همبستگی و پیچیدگی شخصیت‌های متفاوت آدمی را مشخص نماید ، لذا کاربرد روش‌های رفتارگرایی درباره‌ی انسان نارسا ، نامتناسب و خام و سطحی است .

در روانشناسی انسان‌گرایی هر کودکی ذاتاً عاقل و واقع‌بین است. اگر بدون مداخله بزرگ‌ترها او را آزاد بگذارند تا جایی که ظرفیت و استعدادش اجازه می‌دهد پیشرفت می‌کند. (خودرهبر)

جان‌هالت (روانشناس انسان‌گرا): مدارس امروزی کودکان با نشاط و سرزنده‌ی ما را به صورت افرادی نیمه‌جان، بی‌مناک، دلمرده و بیزار بار آورده است.

نظریه‌ی انسان‌گرایی به آفرینندگی، همدوستی و کنج‌کاو‌ی توجه خاصی دارد و به نمره، برنامه‌ریزی، نظارت درسی، آزمون حضور اجباری دانش‌آموز در کلاس و مداخله‌ی معلم اعتنایی ندارد. روش آموختن، بحث آزاد یا روش انفرادی است و معلم باید خود را در سطح دانش‌آموز قرار دهد تا بتواند نقش خود را بهتر انجام دهد.

این دانش‌آموز است که مطالب آموختنی را برمی‌گزیند، نه معلم و نه برنامه‌ریزان آموزشی. در چنین صورتی است که دانش‌آموزان به آموختن و پیشرفت اشتیاق پیدا می‌کنند و به جست و جوی اکتشاف و آفرینندگی برمی‌آیند.

اگر این شرایط مناسب در کلاس فراهم آید و یادگیری به صورت خودرهبری انجام پذیرد، نتایج آموزشی آن خیلی بیش از آن خواهد بود که هست.

هدف‌های آموزشی: راجرز معتقد است که هدف نظام آموزشی از کودکان تا آموزش عالی باید بر بنیاد طبیعت پویای جامعه، بر تغییر و تحول نه بر سنت و تبحر استوار باشد. هدف باید رشد و پرورش افراد کارآمد و کاردیده باشد و این حاصل نمی‌شود مگر با تغییر شیوه‌های تربیتی موجود. با این هدف است که انسان تربیت شده، می‌آموزد که چگونه بیاموزد.

نقش معلم و تسهیل در یادگیری

هدف باید تسهیل یادگیری باشد نه ارایه یک رشته معلومات، آنوقت دانش‌آموزان واقعی و پیشرو، دانشمندان و پژوهشگران خلاق و... پرورش می‌یابند، که نه تنها در رفع نیازها و مسایل موجود جامعه بلکه در پیش‌بینی و مقتضیات زندگی آینده نیز موفقیت‌های فراوانی خواهند داشت.

در درجه نخست خود دانش‌آموز است که عامل اصلی یادگیری به شمار می‌آید. اما کار معلم یا تسهیل‌کننده‌ی دیگر مانند: وسایل سمعی و بصری و... هنگامی مؤثر و ثمربخش است که با دانش‌آموز همکاری و مشارکت پی‌گیر داشته باشد و گام به گام با او پیشرفت کند نه آن‌که در مقام امر و نهی و تعیین و تکلیف بر آید.

به عقیده‌ی راجرز: برای این‌که یادگیری به گونه‌ای بامعنا انجام شود، باید نوعی رابطه‌ی میان‌فردی بین تسهیل‌کننده و دانش‌آموز به وجود آید، نخستین گام در این راه صحت و اصالت رفتار است.

معلمی که می‌خواهد تسهیل‌کننده‌ی امر تربیت باشد باید نقش سنتی معلمی و ماسک آن را کنار گذاشته و به صورت یک انسان واقعی و صمیمی با دانش‌آموز رفتار کند. در ابراز احساسات و عواطف خود صداقت داشته باشد و چیزی را از آنان پنهان نسازد، خواست‌ها و امیال خود را بر آنان تحمیل نکند.

گام دیگر ایجاد حس اعتماد و پذیرش دوجانبه است ، وقتی یادگیرنده احساس کند که خود موجودی شایسته قائم به ذات ، قابل احترام و اعتماد است و می‌تواند به کشف و تحقیق بپردازد و خود بیشتر در مسیر پیشرفت و تعالی قرار می‌گیرد و آن وقت است که در سازمان خود دگرگونی‌هایی رخ می‌دهد و در نتیجه عمل یادگیری تحقق می‌یابد .

یادگیری باید خودانگیخته باشد و دانش‌آموز در فرآیند یادگیری مشارکت مسوولانه داشته باشد . زیرا در خودانگیختگی ، کل شخصیت دانش‌آموز یعنی عقل و احساس او را شامل می‌شود و فراگیرترین و پایدارترین نوع یادگیری را به وجود می‌آورد .

کلاس درس هم باید دانش‌آموزمدار و نه معلممدار باشد ، معلم باید بکوشد تا شاگردان را در جریان مسایل و موضوع‌هایی قرار دهد که برای او اصالت و واقعیت دارند . مسایلی که دانش‌آموزان وجودشان را احساس می‌کنند ، با آن‌ها سر و کار دارند و عینی و قابل ادراک و حل‌شدنی هستند . هرچند با این روش نمی‌توان انتظار داشت که دانش‌آموزان مطالب فراوانی بیاموزند اما چیزی که اهمیت دارد و اساس یادگیری واقعی قرار می‌گیرد ، این است که دانش‌آموزان می‌آموزند چگونه بیاموزند .

راجرز علاوه بر روش خود به یادگیری معنادار به وسایل و ابزار و آموزش برنامه‌ای که از سوی رفتارگرایان مطرح شده اهمیت می‌دهد و معتقد است که آموزش برنامه‌ای وسیله‌ی مؤثری در فراهم ساختن معلومات لازم برای شاگردان در مقابله با مسایل است . منظور راجرز از آموزش برنامه‌ای در محیط درسی تسهیل یادگیری فردی است و نباید در طرح و الگوهای یادگیری (پیشنهادی) به کار رود زیرا به عقیده او اگر آموزش برنامه‌ای به جای آفرینندگی ، کاوشگری و یادگیری اکتشافی به معلومات صرف توجه کند به اساس یادگیری دانش‌آموزان زیان وارد می‌شود .

منابع :

نظریه‌های یادگیری (ارنست هیلگارد - گوسدن باور)

روانشناسی یادگیری (دکتر محمد پارسا)